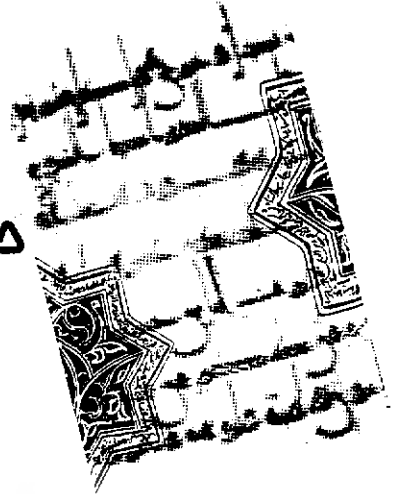


نگاتی درباره

حدیث عنوان بصری از امام صادق(ع)



◀ محمد مهدی آصفی



عنوان بصری و امام صادق(ع)

علامه مجلسی در بحار الانوار می گوید: این عبارت را به خط شیخ خود، شیخ بهایی دیده ام: شیخ شمس الدین محمد بن مکی گفته است: از دستنوشته شیخ احمد فراهانی، از عنوان بصری - که پیرمردی ۹۴ ساله بود - نقل می کنم که گفت:

سالها نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر بن محمد به مدینه آمد، شروع به رفت و آمد نزد وی کردم و دوست می داشتم همچنان که از مالک کسب دانش می کردم، از وی نیز دانشی بیاموزم.

او روزی به من گفت: من از طرف حکومت تحت نظر هستم؛ در عین حال، در همه ساعات شب و روز اذکاری دارم؛ پس مرا از اذکار و اوراد خود باز مدار و دانش خود را چون گذشته از مالک بگیر و با وی رفت و آمد نما.

من از این واقعه غمگین شدم، و در حالی که از نزد وی بیرون می آمدم با خود می گفتم: اگر در من خیریه دیده بود، از رفت و آمد با خود منعم نمی کرد. پس وارد



مسجد پیامبر شده، سلامی داده، بازگشتم. فردای آن روز به حرم پیامبر رفتم، دو رکعت نماز گزاردم و پس از نماز دست به دعا برداشتم و گفتم: خدایا، خداوند! از تو می خواهم که قلب جعفر را با من مهربان کنی، و آن قدر از علم وی بهره مندم سازی که به راه راست هدایت شوم. بعد، غمگین به سوی خانه خود رفتم و به جهت محبتی که از جعفر در دل داشتم، دیگر نزد مالک نرفتم، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نیامدم. سرانجام صبرم به پایان رسید و دلم تنگ شد.

در این وقت - که بعد از نماز عصر بود - لباس پوشیده، به قصد دیدار جعفر بیرون رفتم. چون به در خانه اش رسیدم، اجازه خواستم. خادمی بیرون آمد و گفت: چه می خواهی؟ گفتم: عرض سلام بر شریف. گفت: او در محراب خود به نماز ایستاده است. من نیز در مقابل در خانه اش نشستم.

طولی نکشید که خادم بیرون آمد و گفت: به برکت خدا، داخل شو. من وارد شده، سلام کردم. او جواب سلام مرا داده، فرمود: «بنشین؛ خدا تو را رحمت کند.» نشستم، و او مدتی سر به زیر انداخت، سپس سر برداشت و فرمود: «کنیه ات چیست؟» گفتم: ابو عبدالله. فرمود: «ای ابو عبدالله، خداوند تو را بر کنیه ات ثابت کند و تو را توفیق دهد! چه می خواهی؟» در دل گفتم: اگر در این سلام و زیارت مرا جز این دعا بهره ای نباشد، برایم بسیار است.

او دوباره سر برداشت و فرمود: «چه سؤالی داری؟» گفتم: از خدا خواسته ام تا دلت را با من مهربان گرداند و از دانش تو بهره مندم سازد، و امیدوارم که خداوند دعایم را درباره شما مستجاب کرده باشد. فرمود: «ای ابا عبدالله، دانش با دانشجویی به دست نمی آید، بلکه نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می دهد. پس اگر طالب علم هستی، اول در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش، و با به کار بستن علم آن را بجوی، و از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.»

گفتم: ای شریف، فرمود: «بگو: ای ابا عبدالله.» گفتم: ای ابا عبدالله، حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: «سه چیز است: اینکه بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی



داشته، احساس مالکیت نداشته باشد؛ زیرا بندگان ملکیتی ندارند و مال را از آن خدا می‌دانند و آن را در جایی که او فرموده است، به مصرف می‌رسانند. دیگر اینکه برای خود تدبیر نکنند و همه کارهایش در محدوده امر و نهی خداوند باشد.

پس وقتی عبد در آنچه خداوند به وی ارزانی داشته، احساس مالکیت نداشت، انفاق کردن، در آنچه خداوند امر به انفاق آن کرده است، بر او آسان می‌شود. و چون تدبیر و برنامه‌ریزی را به خداوند مدبر وا گذاشت، بلاها و مصیبت‌های دنیا بر وی آسان می‌شود. و چون تمام وقت و همه کارهایش را در محدوده اوامر و نواهی خداوند قرار داد، دیگر فراغتی برای جدال و مباهات بر مردم نخواهد داشت.

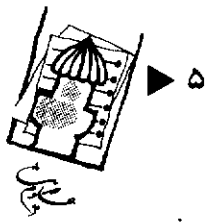
هنگامی که خداوند بنده خود را به این سه خصلت کرامت داد، امر دنیا و شیطان و مردم دنیا بر وی آسان می‌گردد و دیگر در پی زیاده‌خواهی و فخرفروشی در طلب دنیا بر نمی‌آید و چشمش به دنبال مال مردم نخواهد بود و روزگار را به بطالت نخواهد گذراند، که این اولین درجه تقواست. خداوند متعال می‌فرماید: "این سرای آخرت است. آن را برای کسانی که نمی‌خواهند در روی زمین سرکشی و تبهکاری کنند مقرر داشته‌ایم و سر انجام نیک آن (حسن عاقبت) از آن پرهیزکاران است."^۱

شخصیت عنوان بصری

در کتابهای رجال و جرح و تعدیل از عنوان بصری یادی نشده است و ما جز آنچه در این روایت آمده، شناختی از این مرد نداریم. بنابر آنچه در این روایت آمده، او مردی در حدود ۹۴ ساله بوده و در آن زمان از متقدمان به شمار می‌آمده، به طلب دانش علاقه مند بوده و ولع بسیار برای حضور در مجلس علمای زمان خود داشته است.

شرح حدیث

اهم موارد مطرح شده در این حدیث، علم و معرفت و عبودیت و بندگی است.



علم و معرفت

مراد از علم در این حدیث، معرفت است که معنایی متفاوت با معنای علم دارد. معرفت با سیر و سلوک و اخلاق انسان، رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. اگر بخواهیم معنایی امروزی برای کلمه معرفت بیابیم، می‌توانیم از آن به فرهنگ تعبیر کنیم. رابطه بین دانش و فرهنگ همانند رابطه بین علم و معرفت در تاریخ فکری ماست.

رابطه بین معرفت و سلوک و اخلاق را می‌توان به صورت واضح در این آیه قرآن

یافت:

از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند.^۲

مراد از دانشمندان در این آیه عارفانند، و آیه به ارتباط بین معرفت و ترس از خدا اشاره دارد. می‌توان دریافت که بهره‌مندی انسان از خشیت و ترس خداوند به میزان بهره‌مندی او از معرفت و شناخت خداوند است و هرچه شناخت بیشتر باشد، ترس و خشیت نیز افزون‌تر خواهد بود.

رابطه میان شناخت و ترس از خدا

قرآن کریم در دو جا بین ترس از خدا و شناخت، رابطه انحصاری برقرار کرده است؛ در یکی، ترس از خدا را در صاحبان شناخت منحصر می‌کند و در دیگری، ترس صاحبان شناخت را فقط به ترس از خدا محدود می‌سازد. این دو حصر با هم تفاوت دارند.

انحصار اول در این آیه است:

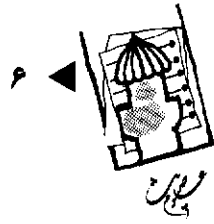
از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند.^۳

این آیه ترس از خدا را به صاحبان شناخت منحصر می‌کند.

آیه دوم این است:

۲. سوره فاطر، آیه ۲۸: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ .

۳. همان.



کسانی که پیامهای الهی را می‌رسانند و از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند.^۴

این آیه ترس و خشیت عارفان و صاحبان شناخت را در ترس از خدا منحصر کرده است؛ زیرا آنان که پیامهای خدا را می‌رسانند، دارای شناخت به شمار می‌آیند و هم آنانند که از خدا می‌ترسند و از هیچ کس دیگری جز خدا نمی‌هراسند. علم و دانش هم گاه ممکن است در افرادی که ظرف وجودی گிரایی دارند به شناخت تبدیل شود.

عرب بیابانگردی نزد پیامبر (ص) آمد. حضرت (ص) به یکی از اصحاب خود فرمود تا به او قرآن پیاموزد. آن صحابی سوره زلزال را بر مرد عرب خواند تا به این آیات رسید:

پس هر کس هم ذره‌ای عمل خیر انجام داده باشد، (پاداش) آن را می‌بیند و هر کس هم ذره‌ای عمل ناشایست انجام داده باشد، (کیفر) آن را می‌بیند.^۵

اعرابی گفت: آنچه خواندی مرا بس است، و به راه خود رفت. مرد صحابی جریان را برای پیامبر اکرم (ص) نقل کرد. پیامبر (ص) - چنان که در روایت آمده - فرمود:

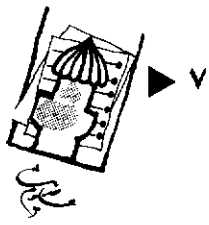
این مرد وقتی آمد بیابانی (اعرابی) بود، ولی اکنون که باز می‌گردد فقیه است. فاصله بسیاری است میان کسی که با قبول و فهم یک آیه از قرآن به درجه تفقه و معرفت می‌رسد و کسانی که دانش فراوانی از پیامبران گذشته با خود دارند و در عین حال نه تنها به سوی حق هدایت نمی‌شوند، بلکه از رفتن دیگران به راه خدا نیز منع می‌کنند. قرآن کریم آنان را با این توصیف عجیب معرفی می‌کند:

حکایت اینان مانند چهارپایی است که باری از کتاب را حمل می‌کند.^۶

۴. سوره احزاب، آیه ۳۹: الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً إلا الله و کفی بالله حسیباً.

۵. سوره زلزال، آیات ۷-۸: فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره.

۶. سوره جمعه، آیه ۵: کمثل الحمار یحمل اسفاراً.



رابطه منطقی بین شناخت و سلوک

میان شناخت و سیر و سلوک به سوی خدا رابطه ای منطقی وجود دارد که قرآن به آن اشاره کرده است:

از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند.^۷

بر اساس این آیه، خشیت الهی نتیجه شناخت است، و هر قدر که انسان شناخت بیشتری به خداوند داشته باشد، خداوند نیز ترس از خود را بیشتر به او می بخشد. عکس این قضیه هم صادق است. خداوند متعال می فرماید:

و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می دهد.^۸

قرآن در این آیه، رابطه بین سلوک و شناخت را توضیح داده است.

شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تفسیری از آیه را، علی رغم اینکه اولین معنایی است که به ذهن می رسد، انکار می کند و می گوید: این نوع تفسیر مطابق نظر صوفیه است و دانش جز با تحصیل به دست نمی آید و تقوا راه دانش آموزی نیست.

البته اگر علم را در این آیه به معنای دانش اصطلاحی در برابر شناخت و معرفت بدانیم، کلام عبده صحیح است؛ ولی اگر مراد از علم در آیه، شناخت و معرفت خداوند باشد - که از فضای کلی آیه هم این گونه برمی آید -، آن گاه کلام شیخ خالی از اشکال نخواهد بود.

خداوند متعال می فرماید:

ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و به رسول او ایمان آورید تا بهره ای دو چندان از

رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد تا با آن (به

درستی) راه روید و شما را بیامزد، و خداوند آمرزگار مهربان است.^۹

۷. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۸. سوره بقره، آیه ۲۸۲: واتقوا الله و يعلمکم الله.

۹. سوره حدید، آیه ۲۸: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم

نوراً تمشون به.



و فرموده است :

ای مؤمنان، اگر از خداوند پروا کنید، برای شما (پدیده‌ای) جداکننده حق از باطل پدید آورد.^{۱۰}

بدین ترتیب، خداوند این نور و قدرت تمیز بین حق و باطل را به واسطه تقوا به بندگان خود می‌بخشد.

خداوند می‌فرماید :

آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش کردیم و نوری به او بخشیدیم که در پرتو آن در میان مردم راه می‌رود، همانند کسی است که گویی گرفتار ظلمات است و از آن بیرون آمدنی نیست؟ بدین سان در چشم کافران کردارشان آراسته شده است.^{۱۱} این نور که خداوند در دل هر بنده‌ای که او را دوست داشته باشد قرار می‌دهد و نیکان در زندگی و سیر و سلوک خود از آن بهره می‌گیرند، همان معرفت و شناخت خداوند است.

منابع معرفت

امام صادق (ع) در این حدیث برای عنوان بصری سه منبع معرفت را برمی‌شمارد :

۱ . در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش .

۲ . با به کار بستن علم، آن را بجوی .

۳ . از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند .

اکنون به همین ترتیب به شرح این سه منبع می‌پردازیم :

منبع اول، جستجوی حقیقت عبودیت در وجود خود

انسان با شناخت خداوند، شناخت خود و شناخت رابطه بین خود و خدا، می‌تواند

۱۰ . سوره انفال، آیه ۲۹ : یا ایها الذین آمنوا ان تقوا الله يجعل لكم فرقانا .

۱۱ . سوره انعام، آیه ۱۲۲ : او من كان ميتاً فاحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون .



حقیقت بندگی (عبودیت) خدا را درک کند؛ زیرا نفس انسان آفریده خدا و خدا آفریننده اوست، او مملوک خدا و خدا مالک اوست، و خداوند نگهبان و مراقب اوست، و یقین به همه این نکات همان عبودیت است. خداوند متعال می فرماید:

خداوند مثلی می زند به بنده مملوکی که توان انجام هیچ کاری ندارد. ^{۱۲}

هنگامی که انسان حقیقت عبودیت را با درک رابطه خود و خدا دریابد، حقایقی را که بر این بندگی مترتب می شود نیز به همان وضوح و شفافیت درک خواهد کرد. این حقایق دو جنبه دارند: یکی اینکه آدمی تمام آنها را برای خدا به انجام برساند، و دیگر اینکه بدون اجازه خدا هیچ کدام از این حقایق را برای غیر خدا به کار نیندد: کسانی که... از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند. ^{۱۳}

انسان برای درک این حقایق و معارف، تمام این حقایق را در کتاب نفس می خواند.

منبع دوم، علم جویی با به کار بستن آن

ممکن است کسی پرسد که به کار بستن چه ارتباطی با آموختن دارد. جواب قرآن به این سؤال واضح و آشکار است:

و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می دهد. ^{۱۴}

بدین معنا که عمل از سرچشمه های علم است.

شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تصور کرده است که چنین تفسیری از آیه، راه را برای جاهلانی که لباس صلاح پوشیده اند و بدون تحصیل علم و دانش، ادعای شناخت خداوند و فهم قرآن و حدیث و دانستن اسرار شریعت دارند، باز می کند و باعث تصدیق ایشان به وسیله عوام می شود. ^{۱۵}

۱۲. سوره نحل، آیه ۷۵: ضرب الله مثلاً عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیء.

۱۳. سوره احزاب، آیه ۳۹: و یخشونه و لا یخشون احداً إلا الله.

۱۴. سوره بقره، آیه ۲۸۲: واتقوا الله و یعلمکم الله.

۱۵. تفسیر المنار، ج ۳، ص ۱۲۹.



خود شیخ، آیه را این گونه تفسیر می کند:

عطف «یعلمکم» بر «اتقوا الله»، نفی کننده هرگونه رابطه ای بین علم و عمل است؛ زیرا معطوف و معطوف علیه باید با هم مغایر باشند.

این کلام، صحیح است و شکی در مغایرت بین «یعلمکم» و «اتقوا الله» نیست؛ ولی نکته ای که نباید پوشیده باشد، این است که عطف در عین حال مقتضی مناسبت میان معطوف و معطوف علیه نیز هست. این مناسبت چیست؟ شکی نیست که منظور از علم در جمله دوم علمی که در مدارس و کتابها یافت می شود نیست. همچنین تردیدی وجود ندارد که باید بین علم و تقوا مناسبتی باشد تا عطف آنها بر یکدیگر در آیه صحیح باشد. آموزش الهی در آیه نیز به این معنا نیست که تقوا انسان را از آموختن قرآن و حدیث و فقه بی نیاز می کند.

از جمع بندی این دانسته ها به نتیجه ای دست می یابیم که با استنباط شیخ محمد عبده متفاوت است. آیه کریمه به حقیقتی از لطایف قرآن اشاره دارد و آن، این است که تقوا قلب انسان را برای دریافت حکمت از سوی خدا می گشاید. گاه دو نفر قرآن می خوانند، اما تنها یکی از آنها دو تحت تاثیر واقع شده، از آن پند می گیرد و به سلوک الی الله می پردازد. همه آدمیان می توانند به نشانه های تکوینی خداوند در جهان هستی بنگرند، اما تنها برخی از آنان به مدد تفکر و تعمق به اندیشه توحیدی می رسند.

تقوا به انسان قدرت درک توحید و حکمت می بخشد و نوری در قلب او می افروزد که خداوند او را به واسطه آن از اشتباه باز می دارد.
او، خود، فرموده است:

ای مؤمنان، اگر از خداوند پروا کنید، برای شما (پدیده ای) جدا کننده حق از باطل پدید آورد و سیئات شما را بزداید.^{۱۶}

در این آیه علم و تقوا به صورت شرط و جواب شرط آمده است و نه مثل آیه ۲۸۲ سوره بقره، به صورت عطف.

۱۶. سوره انفال، آیه ۲۹: یا ایها الذین آمنوا ان تقوا الله يجعل لکم فرقاناً و یکفر عنکم سیئاتکم.



در اینکه تقوا نیز با علم حاصل می شود، بحثی نیست. می دانیم که تقوا از ثمرات علم است و خدا فرموده است:

از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند و کسانی که پیش از آن دانش یافتند، چون بر آنان خوانده شود، سجده کتان به رو درمی افتند و می گویند: پاک و منزّه است پروردگار ما، وعده پروردگار ما شدنی است، و به رو درمی افتند و می گیرند و بر خشوع و خشیت آنان می افزاید.^{۱۷}

ولی در عین حال، خود علم هم از ثمرات تقواست و میان این دو رابطه ای دو طرفه وجود دارد.^{۱۸}

از امام صادق (ع) روایت شده است:

علم با عمل همراه است؛ پس هر کس بداند به کار می بندد و هر کس به کار بیند می داند.^{۱۹}

بار دیگر این مطلب را تکرار می کنیم که معنای سخن ما این نیست که تقوا به تنهایی انسان را از دانش آموزی بی نیاز می کند و آدمی به اتکای تقوا می تواند از مدرسه و کتاب و استاد بی نیاز شود.

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) وارد شده است:

حضرت موسی خضر پیامبر را ملاقات کرد و به او گفت: به من توصیه ای کن.

خضر گفت: دلت را با تقوا پوشش ده تا به علم برسی.^{۲۰}

در مصباح الشریعة به نقل از امام صادق (ع)، تقوا ملاک و میزان هر علم و حکمتی

دانسته شده است. فقه الاسلام کلینی هم در الکافی این گونه نقل کرده است:

۱۷. سوره اسراء، آیه ۱۰۷-۱۰۹: إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا.

۱۸. فلسفه معاصر این نوع از رابطه را «رابطه جدلی» نامیده است. این مفهوم در فلسفه اسلامی به «دور معی» معروف است که غیر از دور محال است، زیرا هیچ کدام از این دو متوقف بر دیگری نیست.

۱۹. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۰: العلم مقرون بالعمل، فمن علم عمل، و من عمل علم.

۲۰. همان، ج ۱، ص ۲۲۶؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص ۱۴۰: اشعر قلبك بالتقوى تنل العلم.



امام باقر(ع) به سعد الخیر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، تو را به تقوا و پرهیزگاری سفارش می‌کنم که در آن سلامتی از تلف، و سود و بهره مندی در قیامت است. خداوند عزوجل خطراتی را که به عقل بشر خطور نمی‌کند به واسطه تقوا از وی دور می‌سازد و کوری چشم باطن و نادانی را از وی برطرف می‌نماید.^{۲۱}

در روایات دیگری از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او(ع) روایت شده است که هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی‌داند به او می‌آموزد.

همچنین از پیامبر(ص) نقل شده است:

هر کس علم پیاموزد و برای خدا به علم خود عمل کند، خداوند ندانسته هایش را به او می‌آموزد.^{۲۲}

از امام باقر(ع) هم روایت شده است:

هر کس برای خدا به علم خود عمل کند، خداوند ندانسته هایش را به او می‌آموزد.^{۲۳}

منبع سوم، معرفت (دعا و درخواست از خدا)

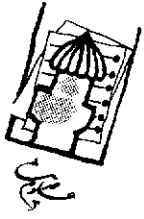
امام صادق در این روایت به عنوان بصری می‌فرماید: «از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.»

بر اساس این روایت، دانش نوری ابست که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می‌دهد. این نور - چنان که در ابتدای سخن گفتیم - همان شناخت و معرفت

۲۱. الکافی، ج ۸، ص ۵۲: اما بعد فانی اوصیک بتقوی الله، فان فیها السلامة من التلف والغنیمة فی المنقلب، ان الله عزوجل یقی بالتقوی عن العبد ما عزب عنه عقله، و یجلی بالتقوی عنه عماه و جهله.

۲۲. کنز العمال، متقی هندی، ج ۲۸۶۶۱: من تعلم فعمل علمه الله ما لا یعلم.

۲۳. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۹: من عمل بما یعلم علمه الله ما لا یعلم.



خداوند است که فقط از جانب خدا به انسان می‌رسد. خداوند می‌فرماید:

و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد نوری ندارد. ۲۴

پس اگر انسانی شعله‌ای از این نور بخواهد، راهی جز درخواست از خدا ندارد؛ زیرا این نور جز نزد خدا در جای دیگری یافت نمی‌شود. ناگفته نماند که خواستن از خدا با سعی و کوشش منافاتی ندارد؛ زیرا هر پیروزی نیز بدون شک از جانب خداوند است، او، خود، فرموده است:

و پیروزی جز از سوی خداوند نیست. ۲۵

در زبان و ادبیات عربی، نفی و استثنا انحصار را می‌رساند، ولی خداوند در عین حال به ما می‌آموزد که برای به دست آوردن پیروزی باید به فراهم آوردن اسباب و لوازم آن بپردازیم.

خداوند فرموده است:

و در برابر آنان هر نیرویی که می‌توانید فراهم آورید. ۲۶

آری، آمادگی و تهیه لوازم کارزار، منافاتی با یقین به این که پیروزی از آن خداست ندارد.

علم (معرفت) نیز از جانب خداست و این نیز منافاتی با کوشش در راه آموختن و فراگیری دانش از دانشمندان نخواهد داشت.

حقیقت بندگی

مهم‌ترین سؤالی که عنوان، پس از پرسش درباره حقیقت علم از امام می‌پرسد این است: «حقیقت بندگی خدا چیست؟» بندگی از سرچشمه های علم است و عنوان، ناگزیر به این پرسش می‌رسد.

۲۴. سوره نور، آیه ۴۰: من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور.

۲۵. سوره آل عمران، آیه ۱۲۶: و ما النصر الا من عند الله.

۲۶. سوره انفال، آیه ۶۰: واعدوا لهم ما استطعتم من قوة.



امام (ع) در پاسخ به سه نکته اشاره می کند:

۱. بنده خدا در آنچه خداوند به او ارزانی فرموده، احساس مالکیت ندارد. بندگان حقیقی، مال را از آن خدا می دانند و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می رسانند.
۲. او برای خود تدبیر نمی کند.
۳. همه کارهای چنین بنده ای در محدوده امر و نهی خداوند است.

خداوند مالک است

از جمله روشنگریهای قرآن این است که مالکیت در آسمانها و زمین، تنها از آن خداوند است. خداوند می فرماید:

آیا نمی دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است؟^{۲۷}

بگو: خداوندا، ای فرمانروای هستی، به هر که بخواهی فرمانروایی می بخشی و از هر کس که بخواهی فرمانروایی بازستانی.^{۲۸}

و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداوند است و خدا بر هر کاری تواناست.^{۲۹} و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداوند است و سیر بازگشت به سوی اوست.^{۳۰}

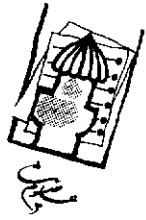
این روشنگری قرآن بر شیوه زندگی انسان تاثیر مستقیم دارد؛ چون وقتی آدمی به این باور دست یابد که خداوند مالک مطلق آسمانها و زمین است و هیچ مالک دیگری به جز او نیست، از تمایلات دنیوی خود می کاهد و از قید وابستگی به دنیا می رهد. این، همان چیزی است که علمای اخلاق آن را زهد می نامند که معنای مقابل آن وابستگی به دنیا است.

۲۷. سوره بقره، آیه ۱۰۷: الم تعلم ان الله له ملك السماوات والارض.

۲۸. سوره آل عمران، آیه ۲۶: قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء.

۲۹. همان، آیه ۱۸۹: و لله ملك السماوات والارض والله على كل شيء قدير.

۳۰. سوره مائده، آیه ۱۸: و لله ملك السماوات والارض وما بينهما واليه المصير.



علی بن ابی طالب (ع) در جمله ای کوتاه، معنای زهد را چنان خلاصه کرده است که در تعریف زهد، جمله ای موجزتر و رساتر از آن نمی شناسیم:

زهد در قرآن در دو کلمه خلاصه شده است: «تا آنکه بر آنچه از دست شما می رود افسوس مخورید و بر آنچه به شما بخشد شادمانی نکنید.»^{۳۱}

آری، زاهد نه بر آنچه از دستش می رود افسوس می خورد و نه از آنچه به دست می آورد شادمان می شود. و دل بستگی به دنیا انسان را سنگین می کند و حس سبکی پرواز به سوی خدا را از وی سلب می کند و باعث به وجود آمدن حالت سستی و تنبلی می شود. این آیه، توصیف دقیقی از این حالت است:

چرا هنگامی که به شما گفته می شود در راه خدا رهسپار (جهاد) شوید، گرانجانی می کنید؟ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت رضایت داده اید؟ متاع زندگی دنیا در جنب آخرت بس اندک است.^{۳۲}

حال، پرسش این است که انسان چگونه می تواند در آنچه خدا به وی ارزانی داشته، احساس مالکیتی نداشته باشد؟ در پاسخ باید گفت این امر هنگامی تحقق می یابد که انسان خود را بنده خداوند بداند. کیفیت استدلال نیز به صورت یک زنجیره به هم پیوسته در سخن امام (ع) آمده است.

اولین حلقه این زنجیره این است که انسان خود را بنده خدا بداند و معنای بندگی را مطابق این آیه درک کند:

بنده مملوکی که قدرت بر انجام هیچ کاری ندارد.

بنده باید بداند که بدون اعطای خداوند، مالک چیزی و جز با رضایت و اجازه او قادر بر انجام کاری نخواهد بود.

پس از گذر از این مرحله، دیگر بنده در آنچه خدا به او ارزانی داشته است، احساس مالکیتی ندارد. این حلقه دوم، نتیجه طبیعی حلقه اول است؛ زیرا با مالک دانستن

۳۱. سوره حدید، آیه ۳.

۳۲. سوره توبه، آیه ۳۸.



خداوند، هرگونه احساس مالکیتی از میان می‌رود.

امام صادق (ع) در توجیه این مسئله به عنوان می‌فرماید: «بندگان مالکیتی ندارند، مال را از آن خدا می‌دانند و آن را در جایی که او فرموده است به مصرف می‌رسانند.»
 سومین حلقه از این زنجیره، زهد در دنیا است. پس اعتقاد به اینکه مال از آن خداست و بنده خدا مالکیتی ندارد، لاجرم به تعدیل علاقه انسان به دنیا منجر می‌شود که همان زهد است. چهارمین حلقه از این زنجیره، در حدیث امام (ع) به عنوان بصری این گونه بیان شده است: «پس وقتی عبد در آنچه خداوند به وی ارزانی داشته احساس مالکیت نداشت، انفاق کردن در آنچه خداوند امر به انفاق آن کرده است، بر او آسان می‌شود.»
 این دل‌بستگی به دنیا است که موجب بخل و مانع از انفاق مال در راه خدا می‌شود. آری، با زایل شدن این دل‌بستگی، انفاق کردن بر آدمی آسان می‌نماید.

رهایی از طرح و تدبیر

اگر خداوند امر مردم را به خود آنان واگذارده بود، سالها پیش انسان و تمدن بشری نابود می‌شد و بشر به بن بست می‌رسید؛ ولی خداوند، خود، امر تدبیر امور کوچک و بزرگ زندگی بشر را عهده دار شده است و هر کس چشم بصیرت داشته باشد، دست خدا را در تدبیر همه امور زندگی خود در هر آسایش و سختی می‌بیند. زندگی انسان و ادامه حیات جهان، بدون تدبیر و برنامه ریزی خدا ممکن نیست. بشر همان گونه که در اصل خلقت به خدا محتاج است، در ادامه زندگی نیز به او احتیاج مبرم دارد؛ ولی انسانها در درک این مطلب مساوی نیستند و عده اندکی از مردم قادرند این موضوع را ببینند. آری؛ پیروزی از خداست:
 و پیروزی جز از سوی خداوند نیست.^{۳۳}

شکست از جانب خداست:

اگر شما را یاری نکند، پس کیست آن که پس از یاری نکردن او شما را یاری رساند.^{۳۴}

۳۳. سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.

۳۴. همان، آیه ۱۶۰.



روزی از خداست:

جنبنده ای در زمین نیست، مگر آنکه روزی او بر خداست. ۳۵

خداست که روزی را بر بعضی از مردم گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می گیرد:

خداوند روزی خود را بر هر که بخواهد گشایش می دهد یا تنگ و فرو بسته

می دارد؛ ۳۶

بی گمان پروردگارت درهای روزی را بر هر کس که بخواهد می گشاید و

فرومی بندد. ۳۷

خداست که هر که را بخواهد عزت می دهد:

هر کس عزت می خواهد (بداند که) هر چه عزت است نزد خداوند است. ۳۸

خداست که هر کس را بخواهد خوار می گرداند:

و هر کس را که خواهی خوار می کنی. ۳۹

خداست که هر که را بخواهد فرمانروایی می بخشد و از هر که بخواهد فرمانروایی را

سلب می کند:

بگو: خداوندا، ای فرمانروای هستی، به هر که بخواهی فرمانروایی می بخشی

و از هر کس که خواهی فرمانروایی بازستانی. ۴۰

و هم اوست که در دل هر کس بخواهد، نور هدایت را قرار می دهد و از قلب هر که

بخواهد، نور هدایت را پنهان می کند:

بپره ای دو چندان از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار

۳۵. سوره هود، آیه ۶.

۳۶. سوره رعد، آیه ۲۶.

۳۷. سوره اسراء، آیه ۳۰.

۳۸. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳۹. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۴۰. همان .



دهد تا با آن (به درستی) راه روید؛^{۴۱}

و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد، نوری ندارد.^{۴۲}

البته هر کدام از این تدابیر، دلیل خاص خود را دارد. اگر خداوند گروهی را یاری می‌رساند، این کار سببی در اعمال و زندگی خود آن گروه دارد و اگر گروهی را به شکست خوردن وا می‌نهد، آن هم به سبب اعمال و کارهای خود آنان است؛ اگر روزی قومی را گشاده می‌گرداند یا روزی را بر ایشان تنگ می‌گیرد، باز به جهت سببی در اعمال خود آنان است؛ و اگر نور هدایت را از قلب عده‌ای از بندگان باز می‌ستاند، همه دلایل و اسباب خاصی از اعمال خود آنان دارد و به هیچ وجه از روی بی‌توجهی به امور بندگان نیست؛ که خداوند از چنین صفتی منزّه است:

خداوند در سرنوشت هیچ گروهی تغییری ایجاد نمی‌کند مگر اینکه خود آنان به

تغییر دادن اوضاع خود پردازند؛^{۴۳}

و اگر اهل شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه کرده بودند، بر آنها درهای برکات آسمان و زمین را می‌گشودیم، ولی (آیات و پیامهای ما را) دروغ انگاشتند، آن‌گاه به خاطر کار و کردارشان ایشان را فرو گرفتیم.^{۴۴}

اگر آدمی این حقیقت را درک کند و دست خدا را در سخت و آسان زندگی خود ببیند و بداند که از تدبیر الهی بی‌نیاز نیست، همیشه تمام امور زندگی خود را به خدا واگذارد می‌کند. از امام صادق (ع) روایت شده است:

از خدا توفیق بخواهید؛ که موسی در طلب شعله‌ای از آتش برآمد، ولی خداوند به او نبوت داد.^{۴۵}

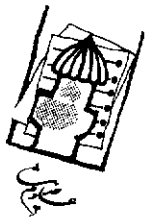
۴۱. سوره حدید، آیه ۲۸.

۴۲. سوره نور، آیه ۴۰.

۴۳. سوره رعد، آیه ۱۱.

۴۴. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۴۵. نقل به مضمون.



تفویض

تفویض در فرهنگ دینی ما این است که انسان تمام امور خود را به خدا واگذار کند و برای خود هیچ نقش و اثری نبیند و بداند که سلطنت همه هستی از آن خداوند است؛ امر او و تدبیر تدبیر او و هر جنبش و آرامشی در این پهنه حیات با دستور و اجازه اوست.

تفویض، غیر از توکل است. در توکل بنده خدا در آنچه خود می خواهد و در عرصه های مختلف زندگی با آن روبه رو می شود و نیز در تدبیر امر خود، خداوند را وکیل خود می کند؛ زیرا:

خداوند ما را بس است و او بهترین وکیل است.^{۴۶}

ولی تفویض، چنان که عارف نامی، خواجه عبدالله انصاری گفته است، معنایی لطیف تر و گسترده تر از توکل دارد؛ زیرا در تفویض بنده به جهت اعتمادی که به خدای خود دارد، برای خود هیچ توان و سلطه و تدبیری نمی بیند و همه کارها را یکسره به خدا واگذار می کند.

علامه طباطبایی می گوید:

تفویض این است که بنده اموری را که به او نسبت داده می شود، به خدا برگرداند و در این صورت حال کسی را دارد که هیچ کاره است و در هیچ کاری به او مراجعه نمی شود، و توکل این است که بنده، خدای خود را در تصرفاتش وکیل قرار دهد.

تسلیم این است که تمام آنچه را که خدای سبحان از وی و برای وی می خواهد، از جان و دل پذیرا بوده، اطاعت محض داشته باشد... که اینها سه مرحله از مراحل بندگی است که هر کدام از دیگری دقیق تر است؛ دقیق تر از توکل تفویض است و دقیق تر از آن دو تسلیم.^{۴۷}

۴۶. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

۴۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۵۳.



در وکیل کردن خدا، بنده خود را غایب می بیند و خدا را به جای خود قرار می دهد، ولی در تفویض بنده وجود ندارد تا حاضر یا غایب باشد، و غیر از اراده و تدبیر سلطنت و توانایی او چیزی نمی بیند؛ پس همه چیز را به او برگشت می دهد؛ چنان که مؤمن آل فرعون در حال دعوت قوم خود به سوی خداوند و تفویض همه امور خود به او گفته است:

و کارم را به خداوند واگذار می کنم؛ چرا که او به احوال بندگان بیناست.^{۴۸}

اما تسلیم پذیرش محض اراده خدا در هر سختی و آسایشی است. مفهوم تسلیم لطیف تر و گسترده تر از معنای تفویض است.

چنین درکی از رابطه تکوینی میان بنده و خالق، حالت نفسانی عمیقی را به دنبال دارد که همان برگرداندن همه امور به اراده و خواست و حکمت خداوند است. در این حال، آدمی هیچ دل بستگی، دودلی، ناراحتی و اضطرابی از مصایب و مشکلات و ابتلائات روزگار احساس نمی کند؛ زیرا هستی او در دست قدرت سلطانی است که از هر مهربانی مهربان تر و به بندگان خود بینا، حکیم و رتوف است:

همانا خداوند به بندگان خود بیناست.

سخن ما بدین معنا نیست که انسان فاقد اراده و اختیار است و در نتیجه مسئولیتی در قبال کارهای خود ندارد؛ چنان که به معنای این هم نیست که آدمی اراده و اختیار و تلاش و حرکت خود را در جهت مصالح دنیوی و اخروی کاملاً کنار گذارد. این هر دو اشتباهی است که از عدم تفکیک دقیق حد و مرز بخشهای مختلف این معارف و حقایق از یکدیگر ناشی می شود.

خداوند انسان را موجودی با اراده و اختیار و درک آفریده است. این مسئله بدیهی است و شکی در آن نیست و هر کس قرآن را با دقت بخواند، این نکته بدیهی را در خواهد یافت. بر انسان است که اراده و اختیار و درک خود را در راه صلاح دنیا و آخرت خود به کار بندد که:

و برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است.^{۴۹}

۴۸. سوره غافر، آیه ۴۴.

۴۹. سوره نجم، آیه ۳۹.

قرآن به این دو نکته تصریح می کند، اما از جمله چیزهایی که نمی توان در آن شک کرد این است که زندگی انسان به رغم همهء درك و اراده و حرکت و تلاش او، دستخوش پیشامدهای خوش و ناخوش است، که هر انسانی به ناچار با آن روبه رو می شود و در این مورد، نیکوکار یا زشت کردار با هم یکسانند. اینجاست که تفویض معنا می یابد. در این حال، انسان باید خود را به خواست و حکمت خداوند واگذارد و زندگی خود را به او تفویض کند و بداند که در دست قدرت خداوند سلطان و بینا و حکیم و ارحم الراحمین است و دستی که در امتحانات و بلايا قلب وی را می فشارد، همان دست ارحم الراحمین یا مهربان ترین مهربانان است. اگر بنده بداند، که همهء توان و قوت و صاحب اختیاری او در امتداد قدرت و صاحب اختیاری خداوند است و او بندهء مملوکی بیش نیست و بی اجازهء خدا هیچ کاری از وی بر نمی آید، تسلیم امر خدا می شود و به قضا و قدر خداوندی اطمینان پیدا می کند. این معنا در دعاهایی که از اهل بیت (ع) رسیده است، بسیار یافت می شود:

خداوندا، مرا به قسمت مقدر خود خشنود کن و در همه حال متواضعم گردان.

خداوندا، مرا به قدر خود مطمئن و از قضای خود خشنود گردان.

معنای تفویض این نیست که اگر موج دریا کسی را به دل آبهای دریا کشید، برای نجات خود تلاش نکند، فریاد نزند، کمک نخواهد و به درگاه خدا دعا نکند؛ بلکه معنای تفویض این است که بداند این سعی و تلاش و دعا و فریاد و کمک خواستن او، در امتداد قدرت خداوند است و اوست که اگر بخواهد نجاتش می دهد و اگر اراده کند، موج دریا او را خواهد بلعید؛ اگر بخواهد نجاتش دهد، صدای فریادش را به گوش مردم می رساند تا به نجاتش بشتابند و اگر نخواهد، فریادش را به گوش کسی نمی رساند تا به کمک او نیابند. معنای تفویض این است که نجات یافتن یا غرق شدن چنین کسی به دست خداست و خداوند در هر حال - او را نجات بدهد یا غرق کند - حکیم، بخشنده و بینای به بندگان صالح خویش است. در این وقت است که آدمی به تلاش و دعا و فریاد می پردازد؛ اگر خداوند نجاتش داد، حمد و شکر او را به جای می آورد و اگر تدبیر خدا در غرق شدن و



هلاکت او بود، در حالی که به بصیر بالعباد و ارحم الراحمین بودن خدا و حکیم و بینا بودن او اطمینان دارد، تسلیم خواست و قضا و قدر خداوندی می شود. این، همان تفویض است و درک این حقیقت و تشخیص مرز بین این معارف و حقایق، از لطافتها و شفافیت‌های قرآن و معارف آن است.

البته این نکته را باید اضافه کنیم که تمام این مسائل در امور غیر ارادی است که عمل آنها به عهده انسان نیست و در قبال آنها مسئولیتی ندارد؛ ولی در مواردی که خداوند او را مسئول قرار داده و امور را منوط به اراده و عمل او نموده است، بدیهی است که خود مسئول عمل خویش است:

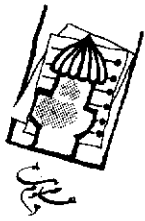
خداوند در سرنوشت هیچ گروهی تغییری ایجاد نمی کند، مگر اینکه خود آنان به تغییر دادن اوضاع خود پردازند.^{۵۰}

آغاز و پایان علم

از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت شده است:

ابتدای علم شناسایی خداوند جبار است و پایان آن واگذاری (تفویض) کار به او. به یاد می آورم که این روایت را در اوایل تحصیل خود در کتابهای مقدماتی می خواندم و در آن روزها به ژرفای آن پی نمی بردم. پس از مدتی طولانی فرصت تأمل و تفکر در این روایت برایم دست داد و دریافتم که این روایت در بردارنده همه سفر معرفت از ابتدا تا پایان آن است؛ سفری دشوار و سخت و دور و دراز که ابتدای آن شناخت خداوند جبار و پایان آن تفویض کار به اوست.

آغاز سفر این است که انسان بداند همه کار به دست خداست و این هستی پهناور از قبضه سلطنت، حکم و امر او خارج نیست و تنها او گیرنده و دهنده، زنده کننده و میراننده، عزت دهنده و خوار کننده، رفعت دهنده و پست کننده، خالق و مدبر، خسارت ده و منفعت رسان، روزی دهنده، چیره، بخشنده و مانع است:



خداوند سر رشته دار کار خویش است، به راستی که خداوند برای هر چیزی اندازه ای نهاده است. ۵۱

هم سنگ ذره ای در آسمانها و زمین از او پنهان نیست. ۵۲

بگو برای خود اختیار زیان و سودی ندارم. ۵۳

خداوند هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می گرداند. ۵۴

خداوند تنگنا و گشایش در زندگی مردم پدید می آورد و به سوی او باز خواهید گشت. ۵۵

بگو: خداوندا، ای فرمانروای هستی، به هر که بخواهی فرمانروایی می بخشی

و از هر کس که خواهی فرمانروایی باز ستانی. ۵۶

پروردگارت هر چه خواهد تواند کرد. ۵۷

بگو: برای خود اختیار زیان و سودی ندارم. ۵۸

بی گمان پروردگارت درهای روزی را بر هر کس که بخواهد می گشاید و فرو

می بندد؛ چرا که او به بندگانش بینا و داناست. ۵۹

و چیزی را به جای خداوند می پرستند که نه زبانی به آنان می رساند و نه

سودی. ۶۰

شهره شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی

۵۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۵۲. سوره سبأ، آیه ۳.

۵۳. سوره یونس، آیه ۴۹.

۵۴. سوره بقره، آیه ۱۰۵.

۵۵. همان، آیه ۲۴۵.

۵۶. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۵۷. سوره هود، آیه ۱۰۷.

۵۸. سوره یونس، آیه ۴۹.

۵۹. سوره اسراء، آیه ۴۵.

۶۰. سوره یونس، آیه ۱۸.



بگو: آیا به چیزی را جای خداوند می پرستید که نه زبانی برای شما دارد و نه سودی؟^{۶۱}

هیچ مصیبتی (به کسی) نرسد، مگر به اذن الهی.^{۶۲}
و چیزی نخواهید، مگر آنکه خدا خواهد.^{۶۳}

این اولین مرحله معرفت، یعنی شناخت خداوند جبار است؛ اما تفویض مرحله پایانی معرفت شمرده می شود. اگر انسان یقین کند که خداوند تدبیر امور او را به تنهایی در دست دارد و تنها او گیرنده و دهنده، بخشنده و مانع، خسارت ده و منفعت رسان است، بی شک امور خود را به او تفویض خواهد کرد. در اینجا تفویض، ایمان و تسلیم است؛ ایمان به اینکه همه امور بنده به دست خداست و تسلیم شدن در برابر حکم خداوند در همه حال.

پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

از کار انسان مؤمن در شگفتم که خداوند برایش قضای مقدر نمی کند، مگر اینکه در آخر کار برایش موجب نیکویی است.^{۶۴}

و فرموده است:

هر کس از میان خلق خدا او را بیشتر بشناسد، به تسلیم در برابر قضای او سزاوارتر است.^{۶۵}

از امام صادق (ع) چنین نقل شده است:

از جمله آنچه که خداوند به موسی وحی کرد این بود: ای موسی، محبوب ترین خلق من در نزد منده مؤمن من است. پس هرگاه بلایی به او رساندم، در جهت

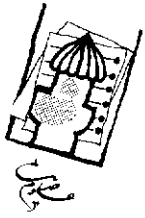
۶۱. سوره مائده، آیه ۷۷.

۶۲. سوره تغابن، آیه ۱۱.

۶۳. سوره انسان، آیه ۳۱.

۶۴. التوحید، صدوق، ص ۴۱.

۶۵. میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۵۷.



خیر او بوده و هرگاه چیزی به او دادم، باز هم خیر او بوده است. پس باید بر
بلایم صبر کند، نعمتم را شکر گزارد و از قضایم خشنود باشد. پس اگر در راه
خشنودی من گام بردارد و از من اطاعت کند، نام او را نزد خود در زمره صدیقین
بنویسم. ۶۶

و از همان حضرت است:

داناترین مردم خشنودترین آنها به قضای الهی است. ۶۷

ابن سنان از کسی نقل می کند که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: چگونه
می توان مؤمن بودن مؤمن را دریافت؟ حضرت فرمود:

با تسلیم شدن در برابر خدا در هر چه از خوش و ناخوش به او می رسد. ۶۸

و باز از آن حضرت نقل شده است:

هیچ گاه پیامبر (ص) درباره کاری که گذشته بود، نمی فرمود کاش جور دیگری
می شد. ۶۹

انس بن مالک می گوید: ده سال خادم پیامبر (ص) بودم؛ هیچ گاه در کاری که کرده
بودم نفرمود: «چرا کردی؟» و در کاری که نکرده بودم نفرمود: «چرا نکردی؟» و درباره
هیچ چیزی نفرمود: «کاش می بود!» و هرگاه کسی از اهل بیت او با من تندی می کرد
می فرمود: «رهاش کنید! اگر چیزی در قضای خداوند باشد، حتماً خواهد شد». ۷۰
در کتاب الکافی آمده است:

امام حسین (ع) عبدالله بن جعفر را ملاقات کرد و فرمود: ای عبدالله، چگونه
مؤمن، مؤمن است، در حالی که با توجه به اینکه خداوند مدبر اوست از قسمت

۶۶. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۰.

۶۷. میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۵۹.

۶۸. الکافی، ج ۲، ص ۶۳.

۶۹. همان، ص ۶۳.

۷۰. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۲۳۱.



خود ناراضی است و شان خود را پست می‌کند؟ من ضمانت می‌کنم اگر در اندیشه کسی جز رضامندی از قضای خدا خطور نکند، مستجاب الدعوه شود. ۷۱.

اینان صاحبان نفسهای مطمئنه اند که خدا درباره آنان فرموده است:

هان ای نفس مطمئنه، به سوی پروردگارت که تو از او خشنودی و او از تو خشنود، باز گرد. ۷۲.

ابن سینا در اشارات، در مقامات العارفین، نیز به همین معنا اشاره دارد:

عارف، شاد و مسرور - ندان است. از روی تواضع، کوچک را چون بزرگ مورد احترام قرار می‌دهد و با کودن چون زیرک گشاده روست؛ و چگونه شاد نباشد که خداوند شادمانی اوست و او در هر چیز خدای را می‌بیند. ۷۳.

منازل راه

بین «معرفت جبار» و «تفویض کار به او»، مراحل میانی و منازل بسیاری است که شرح آن مجال دیگری می‌طلبد. هنگامی که انسان دانست که خدا پروردگار جهانیان و بخشنده مهربان است، او را سپاس می‌گزارد و چون دانست او سرپرست و حاکم بر بندگان است، اطاعت و بندگی او را پیشه خود می‌کند و چون دریافت که خداوند دعای بندگان خود را مستجاب می‌کند، به درگاه او دست به دعا برمی‌دارد و وقتی فهمید که خداوند آمرزنده است، به استغفار و توبه می‌پردازد و هنگامی که دانست خدا شدید العقاب است، از مقام پروردگار خویش بیمناک می‌گردد و چون دانست خداوند دارای رحمت گسترده است، به او امیدوار می‌شود و وقتی فهمید که خداوند متعال بندگان خویش را دوست داشته، گرامی شان می‌دارد، خدا را دوست خواهد داشت.

۷۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳.

۷۲. سوره فجر، آیات ۲۷-۲۸.

۷۳. شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۹۱.



بدین ترتیب، سلوکِ اِلی الله راهی طولانی است که ابتدای آن شناخت خدا و انتهای آن تفویض کارها به اوست و بین این آغاز و پایان، مراحل بسیاری چون عبودیت، اطاعت، بیم، امید، اخلاص، محبت، تواضع، شکر، حمد و... است. در بسیاری از روایات اسلامی نیز به این معانی اشاره شده است که گلچینی از آنها را به قدری که مناسب این مقال باشد ذکر می‌کنیم:

پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

هر که خدا را بشناسد، دهان خود را از سخنان بی‌مورد و شکم خود را از غذاهای ناپاک می‌بندد و با نماز و روزه خود را به عفت وامی‌دارد.

از امیرالمؤمنین (ع) چنین نقل شده است:

از کسی که خدایش را می‌شناسد تعجب می‌کنم که چرا برای جایگاه ابدی خود تلاش نمی‌کند.

امام صادق (ع) فرموده است:

هر کس شناخت پیدا کند از خدا پروا می‌کند، و هر که از خدا پروا کرد، نفس او به راحتی از دنیا می‌گذرد.

این روایات را نیز از امیرمؤمنان (ع) نقل کرده‌اند:

خداوندا، ما را از آنان قرار ده که یاد تو از شهوتها بازشان داشته است.

خداشناسی در قلب هر کس ساکن گردید، بی‌نیازی از خلق خدا نیز در قلب او ساکن می‌شود.

کسی که عظمت خداوند را شناخت، سزاوار نیست که احساس بزرگی کند.

هر که خداشناس تر باشد، خدا ترس تر نیز هست.

نهایت معرفت، ترس از خداست.

هایت علم، ترس از خداوند متعال است.

داناترین مردم به خدا کسی است که بیشتر از او طلب حاجت می‌کند.

از کسی که خدا را می‌شناسد و خدا ترسی او زیاد نمی‌شود تعجب می‌کنم.



سزاوار است که خداشناسان بر او توکل کنند.

کسی که خدا را می‌شناسد، سزاوار است دلش چشم بر هم زدنی از بیم و امید خدا خالی نباشد.

چهره عارف خندان و دلش محزون است.

عبادت عارفان از ترس خدا گریه کردن است.

هر چیز را معدنی است و معدن تقوا دل‌های عارفان است.

کمترین حد معرفت، باعث زهد در دنیا می‌گردد.

میوه معرفت، بی میلی به دنیا است.

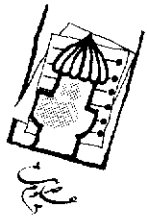
هر که خداشناس شود، موحد می‌گردد.

هر کدام از این روایات، ایستگاه‌های تکامل بشر در معرفت خدا به شمار می‌آیند. معرفت - چنان که در روایات آمده - اساس حرکت به سوی آخرت، زهد در دنیا و بی میلی به آن، بی نیازی از مردم، تواضع، دعا، حاجت خواستن از خدا، توکل بر خدا، ترس و بیم از خدا، امید به خدا، حزن و اندوه و گریه، تقوا، توحید، و... است.

این بخشی از منازل تکاملی انسان در این سفر دور و دراز است که از معرفت آغاز شده و به تفویض ختم می‌شود. در پاسخ به این سؤال که چرا این سفر به تفویض پایان یافته است، باید گفت که آخرین مرحله این سفر این است که انسان در عالم وجود جز سلطنت خداوند متعال سلطنت دیگری نشناسد و در پی آن، اراده و رضایت او در اراده و رضای خداوند فانی گردد و دیگر اراده‌ای جز اراده خدا و رضایتی جز رضایت خدا نداشته باشد و تمام امور خود را به خدا تسلیم کند و از او امر او خوشنود باشد، در اراده و سلطه او فانی شود و از «من» خود حتی سایه‌ای هم حس نکند. این، پایان سفر است.

در محدوده امر و نهی خداوند

این سومین علامت عبودیت در حدیث امام صادق (ع) خطاب به عنوان بصری است. همت بنده واقعی و آنچه شبانه روز فکرش را مشغول می‌کند، این است که آنچه را مولایش



می خواهد انجام دهد و آنچه را مولا نمی خواهد ترك کند؛ چون هدف بنده در زندگی باید خوشنودی مولا باشد که آن هم در مشغول بودن بنده به اوامر و نواهی مولا است. اگر انسان در ادعای عبودیت صادق باشد، اشتغالی که باید فکر و وقت او را به خود مشغول کند این است و حتی بهشت، با همه عرض و طول و نعمتهایی که خدا در آن برای بندگان صالح خود مهیا ساخته است، نباید ذهن او را به خود مشغول کند.

کسی که به این مقام دست یابد، هر قدر هم سعی و کوشش خود را در اطاعت از خدا به کار بندد، باز هم همواره خود را در برابر خدا مقصر و اهمال کار به شمار می آورد، و هر چه درك او از عبودیت بیشتر شود، احساس کوتاهی او در طاعت و ادای حق بندگی بیشتر خواهد شد؛ زیرا او هیچ گاه خود را در حد قیام به ادای حق بندگی به صورت کامل نمی بیند؛ پس هیچ گاه عجب و غرور او را فرا نمی گیرد و احساس کوتاهی و گناه در او قوی می شود؛ خنده اش کم و گریه اش بسیار می گردد: «از این پس اندکی بخندند و بسیار گریه کنند». غصه چنین کسی بسیار و خوشی و بازی او اندک است. تکبر و خودنمایی، زیادت طلبی، فخر فروشی، مجادله، مباحثات کردن و هیچ شانی از شئون دنیوی در او نیست و کار سختی که همان قیام به ادای حق بندگی خداست، او را از تمام این مسائل باز می دارد.

زیادت طلبی، فخر فروشی، مجادله، مباحثات کردن و تکبر و خودنمایی از آثار بی قیدی در زندگی انسان است. بی قیدی و اشتغال، هر یک، عوارض و آثار در زندگی بشر دارند. آثار بی قیدی عبارتند از: حرص و نزاع بر سر مال دنیا، تکبر و خودنمایی، شادمانی و خوشی و بازی، مجادله و دشمنی و نزاع و جدال بر سر امور دنیوی، و متکبران و از سر خود بزرگ بینی با مردم برخورد کردن.

آثار اشتغال نیز بدین قرار است: غصه و اندوه، غرق در بحر تفکر و تأمل شدن، احساس کوتاهی و گناه، پشتکار و دوراندیشی و اراده، برخورد قاطع با نفس و برخورد بدون تکبر و خود بزرگ بینی با مردم.

در خطبه صفات متقین در کلام امیر مؤمنان، نمایش زیبایی از آثار اشتغال به بندگی



خدا در زندگی انسان می یابیم :

دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، مردم از آزارشان در امان، تن هایشان لاغر و در خواست‌هایشان اندک، نفسشان عقیف و دامنشان پاک است... دنیا می‌خواست آنان را بفریید، اما عزم دنیا نکردند و می‌خواست آنان را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند... اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است. روز را با سپاس گذاری به شب می‌رساند و شب را با یاد خدا صبح می‌کند. شب، ترسان می‌خواهد و شادمان برمی‌خیزد؛ ترس برای اینکه دچار غفلت نشود و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده... روشنی چشمش در چیزی قرار دارد که جاودانه است و آنچه را که پایدار نیست ترک می‌کند... او را می‌بینی که، آرزویش نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در راه حرام مرده، و خشمش فرو خورده است... در کار نازوا دخالت نمی‌کند و از محدوده حق خارج نمی‌شود. اگر خاموش است، این خاموشی اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد، آواز خنده او بلند نمی‌شود. نفس او از او در زحمت، ولی مردم از او در آسایشند. برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به آسایش و رفاه می‌رساند. دوری او از بعضی مردم از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعض دیگر از روی مهربانی و نرمی است؛ دوری او از روی تکبر و خودپسندی و نزدیکی او از روی حيله و نیرنگ نیست.

